روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۳۷-۸۸۹۸۶۸۲۹ نمابر: ۸۸۹۸۶۸۴۸ تلفن آگهی‌ها: ۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۱۸ اذان مغرب ۱۸:۱۰ اذان صبح فردا ۵:۲۰ طلوع آفتاب ۶:۴۳

روزنامه شرق

پنجشنبه ● ۳ اسفند ۱۳۹۱ ● ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۴۳۴ ● ۲۱ فوریه ۲۰۱۳ ● سال دهم ● شماره ۱۶۷۸ ● ۱۲ صفحه + ۱۶صفحه ضمیمه

«قاقا» روی دست مرادی کرمانی ماند

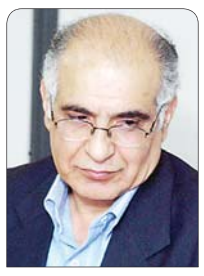

ایسنا: جایزه ادبی «قاقا» که از سوی هوشنگ مرادی کرمانی و در شورای کتاب کودک، چندسالی است بنیان نهاده شده، امسال هم مانند سال‌های پیش به هیچ کتاب طنزی نرسید. وی گفت: پنج سال پیش من به شورای کتاب کودک پیشنهاد دادم که جایزه‌ای با نام «قاقا» شکل بگیرد که به بهترین کتاب طنز ایرانی که برای کودکان و نوجوانان نوشته شده است، داده شود. آن زمان که سکه ارزان بود، دو سکه طلا هم به عنوان هدیه این جایزه ادبی به شورا دادم که بعد از گذشت پنج‌سال هنوز این دو سکه در گاوصندوق شوراست.

ساعت شماطه‌دار

روزنامه‌ها در بستر حوادث-۲

محمد بلوری

● **هفته پیش بخش نخست یادداشت «روزنامه‌ها در بستر حوادث» منتشر شد اکنون بخش دوم و آخر آن منتشر می‌شود.**

خشم و خروش تظاهرکنندگان با دیدن صحنه درگیری سرهنگ شهرستانی، رییس کلانتری بهارستان که دستور یورش ماموران را داده بود و با تپانچه‌ای به طرف خانعلی شلیک کرد که با اصابت گلوله به سرش، نقش زمین شد، به اوج رسید و جمعی از معلمان پیکر نیمه‌جان معلم جوان را به دوش گرفتند و با فریاد و شعار به‌راه افتادند تا اینکه پس از انتقال به بیمارستان جان سپرد.

در آن هنگام نمایندگان که در صحن مجلس سرگرم بررسی لایحه اشل حقوقی معلمان بودند، با شنیدن صدای گلوله از میدان بهارستان به هیجان آمدند و یکی از آنان که مخالف دولت بود، با خشم فریاد زد: «ما در حال بحث و جدل درباره لایحه هستیم در حالی که در بیرون معلمان را دارند می‌کشند...»

انتشار گزارش جزییات تظاهرات خونین معلمان در کیهان که با جزییات کامل تهیه کرده بودیم، هیجان گسترده‌ای در میان مردم به وجود آورد و استقبال مردم از روزنامه کیهان سبب شد که ساعتی بعد روزنامه در تهران نایاب شود و ناگزیر اقدام به چاپ دوم کیهان کردیم. هیجان کم‌نظیر مردمی روز بعد در تشییع جنازه خانعلی، به تظاهرات گسترده دیگری دامن زد که اقشار مختلف مردم همگام با معلمان زن و مرد در آن شرکت کرده بودند. علی‌محمد عنقا، یکی از خبرنگاران قدیمی که شاهد این تشییع جنازه بود، تعریف می‌کند: صبح روز چهارشنبه سیزدهم اردیبهشت‌ماه (۴۰) تظاهرکنندگان در حالی که جنازه معلم جوان را بر دوش گرفته بودند از مسجدی در خیابان اسکندری به سوی میدان بهارستان به راه افتادند. آنها با سر دادن شعارهایی خواستار استعفای شریف‌امامی نخست‌وزیر و دستگیری و محاکمه سرهنگ شهرستانی رییس کلانتری میدان بهارستان به عنوان قاتل خانعلی شدند که با شلیک گلوله‌ای به سر این معلم جوان باعث قتل او شده بود. تظاهرکنندگان در میدان بهارستان تابوت خانعلی را بر زمین گذاشتند و در این اجتماع کم‌نظیر خواسته‌های خود را با شعارها و سخنرانی‌ها اعلام کردند.

در پایان این مراسم جنازه خانعلی برای خاکسپاری به گورستان ابن‌بابویه برده شد و سرانجام با پیگیری مردم و معلمان دولت ناگزیر شد رییس کلانتری بهارستان را دستگیر کند و در پانزدهم اردیبهشت‌ماه هم شریف‌امامی از نخست‌وزیری استعفا کرد اما در دولت بعدی که دکتر علی امینی به نخست‌وزیری رسید، سرهنگ شهرستانی بی‌آنکه مجازات شود از زندان آزاد شد و حقوق صنفی معلمان از یاد رفت.

سفر نامه ناصری

گردشی در «دهسلم» و «دهسیف» در خراسان جنوبی

یک روز با افسانه دو برادر

شیرین نجوان

تو چه جور آدمی هستی؟ یعنی چی تو رو سر شوق می‌آره؟ اصلا بگذار جور دیگری بگویم؛ «اگه قرار باشه وقت کافی برای سفر داشته باشی، کجا حالت رو عوض می‌کنه؟ اگه می‌خوای بگی چند روز استراحت در یک هتل مجلل و شب و روز غذاهای منو رو انتخاب کردن، پس دیگه سراغ جمله‌های بعد نرو.» از اینجا به بعد مال آن اهل سفرهایی است که دنبال انتخاب لحظه‌های ناب در دل طبیعت هستند. برای آنها دوری راه و نداشتن زمان بهانه است. این آدم‌ها خودشان را هرطور که هست می‌رسانند. پس اگه پا به پاداری می‌آیی، بدان مقصد ما یک روستاست. می‌خواهیم تو را هم همسفر کنیم. شاید باورت نشود اما این روستا نه تنها خودش شبیه یک افسانه است که هر جای استان خراسان جنوبی، اسم روستای «دهسلم» را بیاوری به تو می‌گویند: «یه افسانه هست که می‌گه دو برادر بودن یکی «سلم» و دیگری «سیف» که در دل کویر گم می‌شن و قرار می‌گذارن که اگر به نقطه خوش آب و هوایی رسیدن یک آبادی بسازند. حالا پس از گذر زمان، روستای «دهسلم» در دروازه کویر لوت قرار گرفته و «دهسیف» کمی آن طرف‌تر حوالی کویر شهداد در استان کرمان.»

حالا برگردیم به واقعیت و اینکه چطور می‌توان لحظات بکر حضور در نگین سبز روییده در دل کویر را تجربه کرد. فقط کافی است، خودت را به خراسان جنوبی و مرکز آن بیرجند برسانی. بعد با طی ۲۰۰ کیلومتر یعنی حدود دو ساعت رانندگی به شهرستان نهبندان و سپس با پشت‌سر گذاشتن ۸۰ کیلومتر دیگر به روستای دهسلم برسی. نگران نباش. پیدا کردن دهسلم کار سختی نیست. در نهبندان، هم تابلوها یاریگرت هستن و هم مردم محلی مهربان و خونگرم خراسان جنوبی. وقتی با طی مسیری خشک و بیابانی پا به روستای دهسلم می‌گذاری باورت نمی‌شود که اینجا وصل به دل کویر باشد. ردیفی از درخت‌های نخل، همانند سربازهای در حال سلام نظامی، به استقبالت می‌آیند. بعد در حالی که پا بر زمینی می‌گذاری که همانند کویر از شن‌ریزه‌ها پوشیده شده، به سوی خانه‌های خشتی با سقف‌های خمیده و گنبدی‌شکل این روستا نزدیک می‌شوی. این زمین و حس اتصال به طبیعت میان کوچه‌پس‌کوچه‌های دهسلم هم همراه توست و این تویی که باید «همه تن چشم شوی» و تنها ببینی و با مردم مهربان، خونگرم و میهمان‌نواز اینجا در پوششی رنگارنگ و محلی، ارتباط برقرار کنی. راستی یادت باشد علاوه بر گشت و گذار میان نخلستان‌ها، کویر بکر نهبندان با رمل‌های بلند و برافراشته کمی آن طرف‌تر از روستا و خانه‌های محلی به همراه آغل‌های چسبیده به آن می‌توانی از قنات دهسلم در ورودی روستا که اهالی آن را به استخر رو باز زنانه و مردانه تقسیم کرده‌اند هم استفاده کنی. اینجا حس غربت نداری، خیلی زود با دست‌های گرم و نگاه مردمان این روستای افسانه‌ای آشنا می‌شوی، آن‌قدر سریع که سبدهای حصیری و ظرفی پر از خرما که تنها راه معیشت‌شان است را پیش رویت می‌گذارند و می‌گویند: «نمک نداره!» می‌دانم دل کندن از طبیعت بکر دهسلم خیلی سخت است اما چاره‌ای نیست. متاسفانه اینجا هنور اقامتگاهی حتی به صورت خانه‌های محلی هم وجود ندارد، پس ناچاری دوباره به شهرستان «نهبندان» یا «بیرجند» برگردی و شب را با رویای دهسلم افسانه‌ای در یکی از مراکز اقامتی سپری کنی.

کیوان زرگری
cartoononline.persianblog.ir

کارتون خواب

یادداشت‌های یک دیوانه

الکُلی‌های اسکاری

اشکان خطیبی

● آکادمی اسکار امسال سعی کرده به تمام گزینه‌های ممکن برای بهترین بازیگر مرد توجه نشان دهد و فارغ از ژانر فیلم‌ها صرفا به ایفای نقش‌ها توسط بازیگران آن توجه نشان دهد. در فهرست نامزدهای بهترین بازیگری مرد نام‌های دنیل دی لوییس، بردلی کوپر، دنزل واشنگتن، هیو جکمن و یواکین فونیکس به چشم می‌خورد.

در مورد نامزد کردن «دنیل دی لوییس» که حرفی نمی‌شود زد. ظاهرا در دهه اخیر، نامزد شدن و در اغلب موارد بردن جوایز بازیگری برای «مریل استریپ» و «دی لوییس» حکم وحی منزل را پیدا کرده. بعضی وقت‌ها خودشان هم از این همه توجه تعجب می‌کنند. پس من هم علی‌رغم اینکه فیلم «لینکلن» را دوست ندارم و بازی «دی لوییس» را تحسین می‌کنم، او را از دایره این یادداشت بیرون می‌گذارم. «هیو جکمن» هم به دلیل کار سختی که در طبیعی جلوه‌دادن شخصیت ماندگار «ویکتور هوگو» آن هم به روش موزیکال (که البته اجرای جکمن در مراسم اسکار نوید این را می‌داد که ماحصل کارش در بینوایان بی‌نقص باشد) پیش رو داشته تا اینجای کار دستمزد خود را از اعضای آکادمی گرفته است.

«بردلی کوپر» هم پدیده چند سال اخیر هالیوود است که با هوشمندی و انتخاب‌های درست پله‌ها را چند تا یکی بالا آمده و کم‌کم در ایفای نقش نویسنده‌ها تخصص پیدا کرده است. هوشمندی او در این نکته نهفته است که اغلب به دنبال فیلمنامه‌هایی می‌گردد که بتواند نقش اصلی آنها را ایفا کند. سپس حقوق اثر را می‌خرد و در تولید فیلم شریک می‌شود. این نکته‌ای است که کمتر در بازیگران جدیدالورود هالیوودی به چشم می‌خورد. بازی «کوپر» در فیلم «سیلور لینین» بازی یکدست و بی‌تکلفی است که البته در اکثر دوئت‌هایش با «جنیفر لورنس» تحت‌تاثیر او قرار دارد. با توجه به اینکه ربودن اسکار توسط «کوپر» بعید به‌نظر می‌رسد ظاهرا آکادمی خواسته مهر تاییدی بر روند حرفه‌ای او بگذارد.

اما... دو نامزد دیگر این رشته، هر دو برای ایفای نقش یک الکلی نامزد اسکار شده‌اند که این اتفاق در نوع خودش بدیع است. البته اسکار همواره روی خوشی به نقش‌های بانقاط ضعفی چون بیماری (تام هنکس در فیلادلفیا)، عقب افتادگی ذهنی یا جسمی (تام هنکس در فارست گامپ)، نابینایی (جیمی فاکس در ری) و حتی همین موضوع اعتیاد به الکل (نیکلاس کیج در ترک‌کردن لاس‌وگاس) نشان داده اما این اولین باری است که دو بازیگر یک نقش با تعاریف اصلی یکسان را بازی کرده‌اند و هر دو نامزد دریافت جایزه اسکار در یک دوره شده‌اند. البته «واشنگتن» جز در یکی دو صحنه به شدت درونگرایانه به ایفای نقش خود پرداخته و لایه‌هایی از شخصیت یک خلبان الکلی در مظان اتهام را به نمایش می‌گذارد که کمتر بازیگری تا به حال موفق به نشان دادنش شده است. از آن سو «یواکین فونیکس» که به عقیده من اگر این روند حرفه‌ای سرخوشانه و بازیگوشانه را نداشت خیلی زودتر از اینها موفق به کسب اسکار شده بود، با یک کاهش وزن وحشتناک (پس از شبهه مستند عجیب کیسی افلک) نقش یک الکلی خشن و برون‌ریز را بازی می‌کند که اکثر لحظات، کلیت فیلم و بازی دیگر بازیگران چون «سیمور هافمن» و «ایمی آدامز» که خود غول‌های بازیگری‌اند را تحت‌تاثیر قرار داده است. مقایسه طراحی بازی این دو می‌تواند بسیاری از مبانی تئوری بازیگری اعم از تفاوت بازی درونی و بیرونی را برای علاقه‌مندان به این حرفه روشن‌تر سازد.

به‌هرحال اگر امسال داوران از خیر جایزه‌دادن به «دنیل دی لوییس» بگذرند، هنوز هم برای انتخاب بهترین بازیگر راه دشواری را در پیش دارند.

داستان کوچک

شیشه عطر

دان سووکا . مترجم: هادی عظیمی

دستکش‌هایش به هیچ‌وجه چشمگیر نیستند- سفید هستند و هیچ آراستگی‌ای ندارند، به جز دور مچ، که یک گره ابریشمی مهره کوچکی را نگه داشته است - اما به هر حال فروشنده زن به دستکش‌ها خیره شده است.

- «می‌تونم کمکتون کنم؟»

- «بله، ولی هنوز نمی‌دونم چی می‌خوام.»

زن با سگک دستکش بازی می‌کند و به پایین نگاه می‌کند. موهای بلوند خاکستری‌اش با یک گره فرانسوی جمع شده‌اند و کت و دامن خاکستری‌اش دوخت بسیار عالی‌ای دارد.

- «اجازه بدید این عطر رو پیشنهاد کنم. این روزا خیلی فروش کرده.» یک شیشه عطر و نوار باریک کاغذی را به زن می‌دهد.

زن شیشه عطر را می‌گیرد. نوک انگشت اشاره‌اش به آرامی روی لبه شیشه حرکت می‌کند. مچ دستش را کج می‌کند و بالا می‌برد تا نور روی شیشه بیفتد و چند ثانیه این وضعیت را حفظ می‌کند. بعد شیشه عطر را به فروشنده برمی‌گرداند.

- «نه. بوی هویج می‌ده.»

- «اوه، خب. این یکی چی؟»

فروشنده شیشه عطر را پس می‌گیرد و شیشه دیگری به او می‌دهد. زن شیشه دوم را بین انگشت اشاره و شستش نگه می‌دارد و سه انگشت دیگر را به آرامی پشت آن بالا و پایین می‌برد. سایه انگشت‌هایش روی شیشه می‌لغزند.

- «بوی آب دریا می‌ده. خوشم نمی‌آد.»

فروشنده شیشه عطری را که شبیه یک خانه است به او می‌دهد، شیشه‌ای را که شبیه یک تکه بلور است، بعد شیشه عطری را که ممکن است آدم با بطری‌های کنار ساحل اشتباه بگیرد و بعد باز شیشه عطر دیگری که آن‌قدر بلند و باریک است که سخت بتوان تصور کرد مایعی از آن عبور کند. هر بار، زن انگشت‌هایش را دور آن قرار می‌دهد، مکث می‌کند و بعد عطر را پس می‌دهد و به زن فروشنده می‌گوید که چه بویی می‌دهد.

- «علف.»

- «آهن.»

- «ناخن.»

فروشنده شیشه‌ای را از گوشه ویترین برمی‌دارد و به او می‌دهد. شیشه عطر استوانه‌ای است، صاف و بی‌رنگ؛ قسمت عطرپاش آن همرنگ فولاد است. با دست راستش شیشه را کج می‌کند و مایع شفاف را که جلو و عقب می‌رود، تماشا می‌کند. شیشه را در دست چپش می‌گذارد و انگشت‌هایش را دور آن می‌بندد.

- «خودشه.»

فروشنده به زن نگاه می‌کند: «چه بویی می‌ده؟»

زن آشفته و بی‌تاب به نظر می‌رسد: «خب، البته، بوی تفنگی که در بیابان شلیک می‌شه.» بعد از حساب کردن قیمت عطر، زن فروشنده جعبه را در دستمال کاغذی نازکی می‌پیچد و آن را درون ساک کوچکی می‌گذارد و به زن می‌دهد.

- «متشکرم، خانوم. باز هم به ما سر بزنید.»

- «عصر به خیر.» وقتی از مغازه بیرون می‌رود، تنها صدایی که شنیده می‌شود صدای پاشنه‌های کفش و دستمال کاغذی است.

خاک صحنه

به بهانه همکاری مستمر با «رادی» و «مرزبان»

تسلسل خیال‌انگیز

فرزانه کابلی

از «پلکان» بالا می‌روم... «آمیزقلمدون» را می‌بینم که در «باغ شب‌نمای ما»، «روی سنگفرش خیس» قدم می‌زند... «آهسته با گل سرخ» به طرفش می‌روم «خانمچه» در کنارش می‌بینم، در حال زمزمه «ملودی شهر بارانی» که با هم به طرف «گذر سقاخانه» می‌روند... اینجاست که «لبخند باشکوه آقای گیل» به خاطرم می‌آید...!

راستی آن شب «رادی» در پایان اجرای «لبخند باشکوه» چه زیبا گفت: «مرزبان خودش را پای نمایشنامه‌های من پیر کرد و هیچ‌وقت به حق و حقوقش هم نرسید...!» و چه زیبا گفت مرزبان: «رادی همواره معلم من بوده است. و همواره یک درام‌نویس باقی می‌ماند...»

با «هاملت و سالاد فصلش» از رویاهایم بیرون می‌آیم و به یاد دیالوگ‌های زیبا و پخته اکبر رادی بزرگ، استاد نمایشنامه‌نویسی کشورم می‌افتم، که او یکی از معدود درام‌نویسان خوب و مطرح این مرز و بوم بوده و هست...

چقدر خوشحال می‌شوم که این توفیق نصیب من شده که با «شوکت» در «آمیزقلمدون»، با «انیس‌الدوله» در «باغ شب‌نمای ما»، با «ساناز» در «آهسته با گل سرخ»، با «رخساره» در «شب روی سنگفرش خیس» با «ماه سیما» در «هاملت با سالاد فصل» و در «ملودی شهر بارانی» به روی صحنه بروم و بتوانم همواره نام و یاد اکبر رادی را زنده نگه دارم و این تسلسل را ادامه بدهم...

در اکثر نمایشنامه‌های رادی، (طراحی حرکت) انجام داده‌ام و همواره یار و یاور «هادی مرزبان» بوده‌ام...

«هادی مرزبان» تنها کارگردانی است که در عرصه تئاتر از اکبر رادی توانسته ۱۳ نمایش را روی صحنه ببرد، و در این عرصه تک‌تاز است.

اکادمی

نقشه سه‌میلیارد دلاری مغز انسان

● **گروه علم:** دولت «اوباما» در حال برنامه‌ریزی برای پژوهش علمی ۱۰ساله‌ای جهت بررسی عملکرد مغز انسان و ساخت یک نقشه جامع از فعالیت آن است تا چیزی شبیه به پروژه ژنوم انسان را برای مغز ایجاد کند. نقشه فعالیت مغز، یک همکاری میان سازمان‌های فدرال، بنیادهای خصوصی و دانشمندان ارشد آمریکاست. طرفداران این پروژه امیدوارند پژوهش کامل درباره مغز انسان اطلاعات بیشتری ارایه کند تا از آن برای درک بهتر بیماری‌های مغزی، کمک به درمان بیماری‌هایی مانند پارکینسون و حتی کمک به پیشرفت هوش مصنوعی استفاده شود. برخی دیگر از صرف بودجه زیاد روی یک پروژه انتقاد کردند و مدعی شدند این پژوهش اهداف روشنی ندارد. جزییات این پروژه هنوز نهایی نشده، اما قرار است این پژوهش نیز در بودجه پیشنهادی «باراک اوباما»، ذکر شود. نقشه جامع مغز مشابه پروژه ژنوم انسان است. در پروژه ژنوم انسان، تمام ژن‌های DNA انسان را ثبت کرده که در سال ۲۰۰۳ و با صرف ۳/۸ میلیارددلار تکمیل شد. نقشه مغز نیز قطعا با هزینه میلیارددلاری به پایان خواهد رسید. «باراک اوباما» در سخنرانی هفته گذشته درباره وضعیت کشور، این پژوهش را نمونه‌ای از بهترین ایده‌ها توصیف کرد که دولت باید در آنها سرمایه‌گذاری کند. «اوباما» گفت: «امروز دانشمندان ما در حال نقشه‌برداری از مغز انسان برای دستیابی به روش درمانی برای بیماری آلزایمر هستند.» وی در ادامه افزود: «آنها در حال تولید داروهایی برای بازسازی اندام آسیب‌دیده و ساخت مواد جدید برای تولید پیل‌هایی با قدرت ۱۰برابر هستند. اکنون زمان آن است که سرمایه‌های کارساز را در علم و نوآوری به کار ببریم.»

سال هشتم

وقتی سپیده زد

علی ثابت

بچه‌های گردان پای خاکریز نشسته بودند و انتظار می‌کشیدند تا معبر میدان مین باز شود. نفس‌ها در سینه حبس بود. کار عقب افتاده بود و مرتب از فرماندهی تماس می‌گرفتند، چرا معبر باز نمی‌شود. با اینکه بچه‌های تخریب چی با تمام توان تلاش می‌کردند، اما فرصت به‌سرعت از دست می‌رفت. باباعلی فریاد می‌زد: «یا لا وقت داره می‌گذره.» اگر سپیده سرزند کار دشوار می‌شد. باز نشدن معبر هم باعث می‌شد، نیروهایی که از خط‌های دیگر حمله کرده‌اند، دچار مشکل شوند، اگر ما پیشروی نمی‌کردیم و پشت میدان مین زمین‌گیر می‌شدیم، دشمن به‌راحتی آنها را قیچی می‌کرد. از فرماندهی دستور رسید هر کاری می‌توانید بکنید تا میدان مین باز شود. باباعلی که سن و سالش از بقیه بچه‌ها بیشتر بود به فرمانده عملیات گفت: «نگران نباشین تا ده دقیقه دیگه راه باز می‌شه»، ما بهت‌زده او را نگاه می‌کردیم. در این فرصت کم امکان چنین کاری وجود نداشت. باباعلی گفت: «راهی نیست یه نفر باید داوطلب شه و میدون مین رو پاک کنه.» حرف باباعلی کاملا روشن بود. یک نفر با گذشتن از جان خودش باید میدان مین را باز می‌کرد. لحظه‌ای سکوت شد و بعد همه دست‌ها بالا رفت. هر کس خودش را به باباعلی می‌رساند و می‌گفت: «من!...» باباعلی نمی‌توانست انتخاب کند. گفت: «وقت داره می‌گذره قرعه‌کشی می‌کنیم.» باباعلی یک کلاه آهنی آورد و کاغذ سفیدی را تکه‌تکه کرد و با قلمی روی آنها اسامی بچه‌ها را نوشت. بعد آنها را ریخت توی کلاه‌آهنی و یکی از بچه‌ها را صدا زد تا کاغذی را از داخل کلاه‌آهنی بردارد. محسن جلو رفت و دست کرد توی کلاه‌آهنی. نفس‌ها توی سینه حبس شده بود. بعد از آن انتخاب، یکی از ما بچه‌ها با میل خودش پرمی‌کشید. محسن کاغذ را برداشت می‌خواست آن را بدهد به باباعلی که او گفت: «ته خودت بخوان.» خودش خواند. همه شوکه شدند. قرعه به نام باباعلی افتاده بود. هر کس به طرف او می‌رفت و در آغوشش می‌کشید از او حلالیت‌طلبی می‌کرد و می‌خواست تا شفاعتش را کند. باباعلی به میدان مین زد. آسمان پر از نور و دود شده بود. او با تمام توان سیم تله‌های انفجاری را می‌کشید و میدان را پاک می‌کرد. تمام بدنش پر از ترکش شده بود اما انگار چیزی نمی‌فهمید. سینه‌خیز خودش را جلو می‌کشید و سیم‌های باقیمانده را می‌کشید و صدای انفجاری دشت را پر می‌کرد. اندکی سپیده زده بود که میدان مین باز شد و همه با فریاد یاحسین از خط گذشتند. هر کس از کنار باباعلی می‌گذشت، اشک در چشم‌هایش حلقه می‌زد. وقتی عملیات پیروز شد و سپیده زد، محسن کاغذهای قرعه‌کشی را از جیبش بیرون آورد نام هیچکس به جز باباعلی روی کاغذها نبود.

رویداد

پاوه‌نژاد برای زلزله‌زدگان نمایشنامه‌می‌خواند

● در ادامه سلسله نشست‌های نمایشنامه‌خوانی به نفع زلزله‌زدگان خراسان‌جنوبی، روز شنبه پنجم‌اسفند، الهام پاوه‌نژاد نمایشنامه «قضیه متران‌پاژ» را به همراه گروه بازیگرانش اجرا خواهد کرد. در این نمایشنامه‌خوانی که عواید حاصل از آن برای قربانیان زلزله خراسان جنوبی ارسال خواهد شد، سیروس ابراهیم‌زاده، حسن پورشیرازی، کامبیز بنان، مهدی عبادتی، پریزاد سیف و پدرام خیرابی، پاوه‌نژاد را همراهی خواهند کرد. این مراسم ساعت ۲۰ در فرهنگسرای ارسباران واقع در سیدخندان، خیابان جلفا برگزار خواهد شد.